

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

جریان مشتق در اسم زمان

یکی از اموری که مرحوم آخوند در مقدمات بحث مشتق بیان فرمودند این است که بعضی استدلال کردند در اینکه اسم زمان از محل نزاع در باب مشتق خارج است؛ مثلاً کسی که در یک روز معینی به قتل رسیده و ما آن روز را می‌گوییم مقتل یا آن روز را می‌گوییم عاشر محرم، این داخل در محل نزاع نیست؛ به دلیل اینکه گفتیم در محل نزاع در باب مشتق دو رکن معتبر است. یک رکزش این بود که مشتق با ذات اتحاد داشته باشد، دوم این بود که در آن مشتق یک ذاتی تصور شود که آن ذات هم تلبس به مبدأ در آن امکان داشته باشد و هم انقضاء از مبدأ. در زمان، تلبس به مبدأ امکان دارد.

مثلاً در این زمان معین، این زمان به مبدأ قتل متلبس می‌شود و ما می‌گوییم مقتل؛ اما چون زمان یک ذات ثابتی ندارد یک وجود متقضي و یک وجودی است که متصرم است. به این معنا که از او یک وجودی می‌آید و تمام می‌شود و وجود بعدی و هكذا. یک ذات ثابتی که بگوییم این ذات باقی می‌ماند و مبدأ از او منقضي می‌شود نداریم. بنابراین رکن دوم در باب مشتق در اسم زمان وجود ندارد.

در مشتق گفتیم ذات باید بعد از تلبس به مبدأ، یعنی بعد از آنی که انقضاء پیدا می‌کند از مبدأ، ذات باشد. حالا ببینیم این ذات آن هیئت مشتق را می‌توانیم در او حقیقتاً استعمال کنیم یا نه؟

در ضارب ذات همان زید است این زید متلبس می‌شود به مبدأ و بعد یک زمان دیگر مبدأ از آن منقضي می‌شود اما خود ذات زید باقی است. بحث می‌کنیم که آیا این زید را می‌شود گفت ضارب یا نه.

اما در اسم زمان ما یک ذاتی که باقی باشد و مبدأ از او منقضي شده باشد نداریم. زمان بعد که می‌آید یک ذات دیگری است یک حقیقت دیگری است غیر از آن حقیقتی است که متلبس به مبدأ بوده است. پس نزاع مشتق در اسم زمان جریان ندارد.

مرحوم آخوند در کفایه خواسته‌اند از این بیان جواب بدهند. به‌طور کلی چون این یک مسئله‌ی مهمی است بزرگانی در مقام جواب برآمده‌اند که حالا ما جواب اعلام را اینجا یکی یکی نقل می‌کنیم.

یک جواب مرحوم آخوند، یک جواب مرحوم نائینی، یک جواب محقق اصفهانی و یک جواب دیگر هم مرحوم عراقی داده‌اند.

تماماً چهار جواب در این مسئله بیان شده است و بعضی از بزرگان مثل امام (رضوان الله تعالی علیه) فرمودند که هیچ کدام یک از این جواب‌های اربعه مقنع نیست و نپذیرفته‌اند و در نهایت نظر شریفشان این شده که اسم زمان از محل نزاع در باب مشتق خارج است. حال باید جواب‌ها را ببینیم که کدام یکی از این جواب‌ها مقنع است و یا اینکه نهایتاً به همان فرمایش امام (رضوان الله تعالی علیه) برسیم.

جواب مرحوم آخوند به اشكال بر اسم زمان

اولین جواب را مرحوم آخوند در کفایه داده است. ایشان می‌فرمایند که مانعی ندارد که ما بگوییم يك لفظي براي يك معنای کلی وضع شده است ولو اینکه این کلی يك فردش ممکن باشد و فرد دیگرش ممتنع باشد.

در وضع الفاظ لازم نیست که اگر يك لفظي را برای يك معنای کلی وضع کردیم، همه‌ی افراد او ممکن باشد؛ بلکه نه! ما می‌توانیم لفظ را برای معنای کلی وضع کنیم؛ اما این کلی يك فردش ممکن است و يك فردش ممتنع.

در ما نحن فيه چه اشکالی دارد که ما بگوییم که «مقتل» که اسم زمان است، این وضع شده برای يك معنای اعم، یعنی اعم از آن زمانی که متلبس به مبدأ بوده و زمانی که مبدأ از او منقضي شده است، ولو اینکه این دو یکی ممکن است و دیگری ممتنع است.

یعنی ما يك زمانی که متلبس به مبدأ بشود داریم، زمان، محال است مبدأ از او منقضي شود، چون گفتیم وقتی مبدأ منقضي شد، يك جزء دیگری از زمان است، يك قطعه‌ی دیگری از زمان است. پس بخواهیم بگوییم همان زمان و همان ساعت چهار که متلبس به مبدأ بود، همان ساعت چهار الآن بالینکه مبدأ تمام شد و منقضي شده الآن همان ساعت چهار را داریم، باقی است و مبدأ از او منقضي است و این محال است، چون الآن زمان پیش آمده و يك زمان دیگری محقق شده است، اما می‌فرماید که اشکالی ندارد ما بیاییم بگوییم به عبارت دیگر در اسم زمان آن کسی که می‌گوید اسم زمان برای خصوص متلبس است بحثی ندارد، اما آن کسی که می‌گوید اسم زمان وضع شده برای اعم از متلبس و منقضي، این متلبس و منقضي دو فرد هستند و مانعی ندارد که يك فردش ممکن باشد که همان متلبس است و فرد دیگرش که منقضي است، ممتنع باشد.

مؤیدات مرحوم آخوند

بعد مرحوم آخوند دو مؤید آوردند. فرمودند مؤید اول ما در لفظ جلاله است در لفظ آنجا بزرگان نزاع دارند که آیا «الله» علم است یا «الله» اسم جنس است.

آخوند می‌فرماید این نزاع چه زمانی معنا دارد؟ زمانی معنا دارد که ما بتوانیم این طرف که اسم جنس است، این قابل تصویر باشد ولو اینکه اگر گفتیم «الله» اسم جنس است، می‌گوییم «الله» اسم جنس است برای «ذات مستجمع لجميع صفات کمالیه»؛ اما يك مصداقش امکان دارد و بقیه‌ی مصادیقش به برهان توحید امکان ندارد.

این که «الله» يك مصداقش امکان دارد بقیه مصادیق به برهان توحید ممتنع است. این سبب نمی‌شود که ما بگوییم «الله» معنای عامی نداشته باشد.

آن‌هایی که می‌گویند «الله» اسم جنس است، می‌گویند این لفظ برای معنای عام وضع شده است ولو اینکه این معنای عام، يك فردش امکان دارد و بقیه‌ی افرادش ممتنع است.

مؤید دوم کلمه‌ی «واجب است» که آن هم يك معنای عام دارد؛ اما يك مصداق بیشتر ندارد. آن هم ذات خداوند تبارک و تعالی است. بقیه‌ی مصادیق، ما واجب نداریم. این هم این دو مؤیدی که مرحوم آخوند آوردند.

اینجا تقریباً آن مقداری که من دیدم تمام بزرگان کلام مرحوم آخوند را، هم اصل فرمایش آخوند را و هم این دو تا مؤیدی که مرحوم آخوند آوردند را مورد خدشه و اشکال قرار دادند.

مرحوم آخوند فرمود که چه اشکالی دارد که لفظ برای يك معنای عامی وضع شود، اما این معنای عام يك مصداق ممکن داشته

باشد که همان متلبس به مبدأ است و يك مصداق ممتنع.

اشکالش این است که وضع برای تفهیم و تفهیم است. تفهیم و تفهیم نسبت به اموری که مورد احتیاج انسان نیست، یا بالاتر، اموری که ممتنع است احتیاجی برای تفهیم آنها وجود ندارد. بنابراین اصلاً چنین وضعی لغو است. وضع برای معنای عام که يك مصداق ممکن و يك مصداق ممتنع دارد چنین وضعی لغو است.

سؤال

پاسخ استاد...

اگر ضرورتی باشد عیبی ندارد ولی فرض کنید در خصوص ما نحن فیه از اول اگر بگوییم که اسم زمان وضع شده برای همان موقعی که متلبس به مبدأ است وقتی مبدأ منقضي شد اسم زمان استعمالش در غیر او غلط می شود مثل اینکه زید ضارب است زید متلبس به مبدأ و ضرب است ما به عمر می گوییم ضارب، خوب عمر يك وجود دیگری است.

ما به عمر نمی توانیم بگوییم ضارب، استعمال ضارب در او قطعاً مجاز است اگر غلط نباشد.

اینجا اگر يك نیازی باشد بحثی نیست اما انسان ملاحظه می کند که چه احتیاجی وجود دارد اسم زمان برای همان مقطع خاص وضع شده باشد و استعمالش هم در غیر آن مقطع خاص هم بلاشکال مجاز باشد در نتیجه از محل نزاع در باب مشتق خارج می شود.

همان طوری که استعمال مشتق نسبت به من يتلبس بالمبدأ فی الاستقبال، کسی که دو ماه دیگر می خواهد لباس ضرب بپوشد استعمال مشتق مجاز است. اینجا هم استعمال مشتق قطعاً مجاز باشد بنابراین اشکال مهم به مرحوم آخوند این است که این حرف شما با حکمت وضع سازگاری ندارد.

اما آن دو تا مؤیدی که بیان فرمودند، اولاً نسبت به «الله» تبارک و تعالی، محققین می گویند که این اسم جنس نیست و این عنوان کلی را ندارد و لذا در کلمه ی توحید وقتی می گوییم «لا اله الا الله» این «الله» که مستثنی واقع شده این نمی تواند يك معنای کلی داشته باشد. اگر بخواهد يك معنای کلی داشته باشد، توحید با او درست نمی شود.

«لا اله الا الله» معنا و مدلول او منحصر است به اینکه «الله» علم شخص باشد نه اینکه الله اسم جنس باشد و به طور کلی شاید بتوانیم بگوییم که مرحوم آخوند بین کلمه «اله» و «الله» خلط کرده است، آن که يك عده ای در آن اختلاف دارند این است که آیا «اله» اسم جنس است یا نه.

وقتی که انسان به حکمت می رسد، وقتی ما باشیم و این کلمه ی «لا اله الا الله» کسی می آید در این کلمه بگوید «الله» ممکن است اسم جنس باشد؟ خوب اگر اسم جنس باشد که توحید با این درست نمی شود حتماً عنوان علم را دارد.

در اعلام شخصی زید را برای فرد معین خارجی گذاشته اند. هیچ وقت کسی نمی آید بگوید که این زید را برای کلی آن فردی که در این زمان متولد شد گذاشتید؟ نه اعلام شخصیه همه اش موضوع له مشخص و معین است.

اما وقتی ما به «الله» و «اله» می رسیم، آنجا این نزاع را مطرح کردند، در معانی بیان همین است که ایشان هم اشاره فرمودند. آن جا تصریح دارند، شاید سیوطی هم اشاره کرده باشد که در «الله» اختلاف است که آیا علم است یا اسم جنس است؛

اما وقتی انسان کلمه توحید را مشاهده می‌کند در «الله» نمی‌شود که اختلاف باشد. بنابراین این شاهد اولی که مرحوم آخوند آوردند که این جا «الله» برای يك معنای کلی وضع شده است؛ اما يك فردش ممکن است به برهان توحید ممکن و بقیه‌ی افرادش به برهان توحید ممتنع است، این شاهد، شاهد صحیحی نیست. حق این است که «الله» عنوان علم را دارد و عنوان اسم جنس را ندارد.

اما مؤید دوم راجع به کلمه‌ی «واجب». اینجا عبارت مرحوم آخوند گویا نیست که آیا ایشان واجب را می‌خواهد بگوید، لفظ واجب را بگوید، که این يك مفهوم کلی دارد، واجب یعنی ثابت و ضروری. واجب‌الوجود را می‌خواهد بگوید که مربوط به خداوند است که این يك وضع واحد ندارد هر لفظش دارای يك وضع مستقل است لذا این هم نمی‌تواند شاهد باشد.

اینجا در فرمایشان امام (رضوان الله تعالی علیه) در آخر فرمایششان يك عبارت دقیقی دارند. می‌فرمایند که اصلاً قیاس ما نحن فیه به این الله و واجب يك قیاس مع الفارغ است. چرا؟ برای اینکه در ما نحن فیه ذات زمان ابائی از بقاء دارد.

زمانی الآن می‌آید که قتل در آن واقع شد و بعد زمان می‌رود و زمان بعدی می‌آید. ذات زمان چون متصرم الوجود است آبی است، یعنی ابا دارد از قابلیت بقا که باقی باشد و مبدأ از او منقضي بشود.

اما این الفاظی که آمدم گفتیم این‌ها مفهومان ابائی از صدق بر کثیرین ندارد. از اول واضح می‌توانست بپاید «الله» را برای معنای کلی قرار دهد و همین‌طور «واجب» را. این مفاهیم يك مفاهیمی نیستند که «بما هي هي»، ابائی از صدق بر کثیرین داشته باشند. بنابراین این‌ها نمی‌توانند شاهد بر ما نحن فیه باشند و قیاس ما نحن فیه به «واجب» و به «الله» يك قیاس غیر صحیحی است، پس روشن شد فرمایش و جواب مرحوم آخوند يك جواب صحیحی نیست.

جواب محقق نائینی

جواب دوم را مرحوم محقق نائینی (اعلی الله مقامه الشریف) در جلد اول «فوائد الأصول» صفحه 89 دادند. ایشان فرموده است که این اسم زمان وضع نشده برای يك زمان خاص و معین بلکه برای يك معنای کلی وضع شده است که این معنای کلی دارای مصادیقی است و مصادیقش در وجود اجتماع ندارد.

انسان يك معنای کلی دارد؛ حیوان ناطق. این معنای کلی يك مصادیقی دارد که این‌ها مجتمع الوجود است. مصادیق متعددی از انسان قابلیت اجتماع در وجود در يك زمان واحد را دارند؛ اما اسم زمان وضع شده برای يك معنای کلی، این معنای کلی مصادیقی دارد که مصادیقش مجتمع الوجود نیست؛ مثلاً عاشر محرم که وضع شده برای دهم محرم کلی، يك مصادیقش دهم محرم سال 61 بوده مصداق دومش دهم محرم سال 62 بوده و مصداق سومش دهم محرم سال 63 و همین‌طور تا 13 و خُرده‌ای مصداق پیدا کرده است و مرحوم نائینی قیاس کرده و فرموده که چطور شما در کلمه‌ی شنبه و يك شنبه و در کلمه‌ی ماه، شهر، در کلمه‌ی سنه آنجا شما چه می‌گویید؟

آنجا وقتی شما می‌گویید کلمه‌ی سبت وضع شده برای شنبه این مراد يك شنبه‌ی معین نیست این برای شنبه است و شنبه هم مصادیقی دارد، شنبه‌ی این هفته، يك مصادیقش هست و شنبه‌ی هفته‌ی آینده، مصداق دومش است و هکذا که این قیاس را هم مرحوم نائینی فرموده‌اند.

حال ببینیم که حرف ایشان چطور جواب از اشکال اساسی می‌شود. ایشان می‌فرمایند زمان وقتی که برای يك معنای کلی و مفهوم کلی وضع شد ما انقضاء از مبدأ را نسبت به همان معنای کلی می‌سنجیم. می‌گوییم امروز که روز دهم محرم است و می‌گوییم عاشر محرم، این يك معنای کلی است، امروز متلبس بوده بعداً آن معنای کلی موجود است و بعد از اینکه آن معنای

كلي منقضي شد، فردا و پس فردا مي شود. زماني كه مبدأ از آن منقضي شده، نسبت به آن مفهوم كلي و معنای كلي انقضاء از مبدأ معنا دارد، اين فرمايش را در كتاب «اجود التقريرات» از مرحوم نائيني بيان کرده‌اند.

اشكال به جواب محقق نائینی

اين فرمايش مرحوم محقق نائيني يك اشكال خيلي روشني دارد. اشكالش اين است كه اصلاً اين جواب ارتباطي به محل بحث ما ندارد. بحث ما اين است كه در يك زماني كه آن زمان ظرف است براي يك هدف خاص، آنجا اسم زمان را استعمال مي كنيم، مي گوييم امروز كه روز دهم است «مقتل» است حالا مي خواهيم ببينيم كه اگر آن مبدأ منقضي شد به روز يازدهم هم مي شود «مقتل» گفت، به دوازدهم چطور؟

به عبارت ديگر فرمايش مرحوم نائيني در صورتي تمام است كه ما بگوييم اسم زمان وضع شده براي زمان به نحو مطلق، در حالي كه ما اسم زماني را مي خواهيم محل بحث قرار دهيم كه براي يك هدف خاص ظرف است. از اين جهت روشن مي شود اين قياسي كه ايشان فرمودند يك قياس غيرتامی است.

مي گوييم مراد از كلمه ي سبت، سبت معين است يا مفهوم كلي سبت است؟ اگر مراد سبت معين است كه آن اسم زماني كه دلالت بر شنبه دارد معنايش سبت معين است و زماني است كه يك عنوان خاصي دارد. ما به اين قطعه ي امروز مي گوييم شنبه و اين قطعه اگر تمام شد اين سبت از بين مي رود. ذات اين قطعه ديگر از بين رفته است

بنابراين هم اصل فرمايش مرحوم نائيني جواب از آن اشكال نيست؛ چون آن اشكال روي اين فرض است كه ما مرادمان از اسم زمان آن زماني كه ظرف است و براي يك هدف خاص است.

شما اصلاً كاري به هدف نداريد مي گوييد كه عاشر يك عنوان كلي است، سبت يك عنوان كلي است، يك مصداق امروز دارد و يك مصداق هفته ي آينده، عاشر يك مصداق امسال دارد و يك مصداق سال آينده، محرم هم همين طور اين محل بحث ما نيست. اين كه شما مي گوييد، اصلاً با قطع نظر از زمان است. آن زماني كه محل بحث است زماني است كه ظرف است براي يك حدث خاص كه بعد از آن كه آن حدث از بين مي رود، مي خواهيم ببينيم آيا اسم زمان باز حقيقتاً استعمال مي شود يا خير.

وَصَلَّى اللّٰهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ